



برداشتی از نسخه‌های معتبر دیوان حافظ

بامقدمه‌ای از:

شهاب‌صالحی

میراث	حافظ، شمس الدین محمد، ۷۱۲ ق.
صفای قزوین	دیوان.
دیوان و نامیده آرد	دیوان حافظ شیرازی: برداشتی از نسخه های تصحیح دیوان حافظ با مقدمه ای از شمس الدین.
مثنویات شیر	شیراز: مرکز فکر، ۱۳۸۶.
نایب	۹۶۱-۲۶۴۹-۱۵۰۰
برخی نسخه ها	شیرازی - قرن ۸ ق.
بروزندی کسر	شیراز: ۱۳۸۶ FIRD
نادر و آشناسان	۱۷۶۳۷۸
	بروزندی و دیوان
	ساکنی، شمس، ۱۳۵۲، مقدمه نویسی.
	۸۵/۱/۲۲



مؤسسه انتشاراتی مرز فکر

نشر: تهران، خ. ولیعصر - بالاتر از میدان ولیعصر - کوچه خرازی عتیق، پلاک ۱۷، واحد ۱۲

تلفن: ۸۸۱۱۵۵۹۲ - ۸۸۱۲۵۵۷۶ تلفنکس: ۸۸۱۱۵۵۹۱ همراه: ۳۶۴۵-۳۲۲۲-۹۱۲

نام کتاب: دیوان حافظ شیرازی

حروف نگار، طراحی و صفحه آرایی: احمد مکتبی - خط و نقش: نشر خانان

لیکترانی: آرماسا

ناظر فنی چاپ: مرتضی یخ زاده

مقدمه و متن: دیوان، شمس الدین

نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۹

تیراژ: ۲۱۰۰ نسخه

قیمت: باقالب ۷۰۰۰ تومان

بدون قالب ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۲۶۴۹-۱۶-۱

حق چاپ محفوظ است.

فهرست:

شماره	عنوان
۱	غزل ۱
۴۸۷	قصیده ۱
۵۰۵	ثنوی ۱
۵۱۷	قطعه ۱
۵۲۱	غزل های پراکنده
۵۴۷	رباعیات
۵۵۱	مربعات

فهرست بر اساس قافیه:

غزل	صفحه غزل	صفحه
۱ الایا ایسا اساقی اد کا سا و ناو لها	۱	۱۲ ساقی به نور باد به برافش و ز جام ما ۱۲
۲ صلاح کار کجا من خراب کجا	۲	*
۳ اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	۳	۱۳ می دم سحر و کجاست سحاب ۱۳
۴ به طراز ملایطسان که رسا ندین دعا را	۴	۱۴ گفتیم ای سلطان خوبان در حکم کن بر این غیر ۱۴
۵ دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را	۵	*
۶ مبالغه بگو آن غزال رخسار را	۶	۱۵ ای شاحد قدسی که کشد بند نقابت ۱۵
۷ ساقیا برخیز و در دو جام را	۷	۱۶ نمی که ابروی شوخ تو در کان انداخت ۱۶
۸ صوفی بیا که آینه صافی ست جام را	۸	۱۷ سینه ام ز آتشش دل در غم جان پذیرفت ۱۷
۹ رونق عهد شباب است و کربستان را	۹	۱۸ ساقیا آمدن عید مبارکت بادت ۱۸
۱۰ دوش از جد سوسوی چنان آید پیرا	۱۰	۱۹ چو بشنوی سخن اهل دل بگو که خطاست ۱۹
۱۱ ای فروغ ماه من از روی رخشان شا	۱۱	۲۰ ای نیم سحر آرا سحر یار کجاست ۲۰

- ۲۱ دل و دینم شده و دهر به طاعت برخواست ۲۱ تا سر زلف تو در دست نیم افتادست ۲۶
 ۲۲ خیال روی تو در حبس بطریق جبر و است ۲۲ بی مهر خست روز مرا نور نماهست ۲۷
 ۲۳ در درمضان آمد یارم قدیمی در دست ۲۳ باغ مرا چه حاجت سرود صنوبر است ۲۸
 ۲۴ زلفت آشفته و خمی که ۰۰۰ فغان لب است ۲۴ الم از مکه که در سیکه باز است ۲۹
 ۲۵ شخته شده گل حمر اکشت بلبل است ۲۵ اگر چه باد و فرج بخش باد و کبیر است ۳۰
 ۲۶ مطلب طاعت پیمان و مصالح از نیست ۲۶ حال دل با تو گفتیم بوس است ۳۱
 ۲۷ به جان خواج و حق قدیم و عهده دست ۲۷ صحن بتان زود بخش و محبت یاران خوش است ۳۲
 ۲۸ مار از خیال تو چه پروای شراب است ۲۸ کنون که برکت گل جام باد و صاف است ۳۳
 ۲۹ آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است ۲۹ دین زمانه رفتی که خالی از خل است ۳۴
 ۳۰ زلفت بزار دل بیکجی کار موبست ۳۰ گل در روی برفت و مشوق به کام است ۳۵
 ۳۱ ضا چه صورت ابروی دلکشای توست ۳۱ بگوئی سیکه در رسا لکی که رود دانست ۳۶
 ۳۲ خلوت کزید و راه تماشا چه حاجت است ۳۲ صوفی از پرتوی راز غسانی دانست ۳۷
 ۳۳ روان مغرپش من آشیانه توست ۳۳ روضه خلد برین خلوت در ویشان است ۳۸
 ۳۴ برو به کار خود امی و اعطای چش بر باد است ۳۴ به دامن زلفت تو دل متلای خویشتر است ۳۹
 ۳۵ بیک قصر افراخت ست بنیاد است ۳۵ اهل سیراب به خون تشنه یازمن است ۴۰

- ۵۱ روزگاری ست که دای بنان این بن است ۵۱ یارب این شمع دلفروز ز کاشاید کیست ۶۶
- ۵۲ منم که گوشه میخاز خافه من است ۵۲ ما هم این بخت برون رفت و چشم سالی است ۶۷
- ۵۳ زگره میزدیم چشم نهشته در خون است ۵۳ کس نیست که افتاده آن زلف و تانیت ۶۸
- ۵۴ غم زلف تو دایم کفر و دین است ۵۴ مردم دیده ما جز به زخمت با غم نیست ۶۹
- ۵۵ آن سیر چو ده که شیرینی عالم با اوست ۵۵ زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست ۷۰
- ۵۶ دل سر پرده محبت اوست ۵۶ راجی ست راه عشق که بچشمش کناره نیست ۷۱
- ۵۷ دارم امید عاطفتی از جناب دوست ۵۷ روشن از پر تو رویت نظری نیست که نیست ۷۲
- ۵۸ سر ارادت باو آستان حضرت دوست ۵۸ حاصل کار که کون و مکان این به نیست ۷۳
- ۵۹ این پیکت نامور که رسید از دیار دوست ۵۹ خواب آن ز کس فغان تو بی چیزی نیست ۷۴
- ۶۰ سبا اگر گذری افتد بکشور دوست ۶۰ جز آستان تو ام و جهمان پناهی نیست ۷۵
- ۶۱ مرجا ای پیکت مشتاقان به پیام دوست ۶۱ بلبل بر کن کلی خوش رنگت و سنخار داشت ۷۶
- ۶۲ روی تو کس نید و نزارت رقیب است ۶۲ دیدی که یارب زب جو رو تم نداشت ۷۷
- ۶۳ اگر چه عرض منسپش یار بی ادبی است ۶۳ عیب رندان بکن ای زاهد پاکیزه مشرت ۷۸
- ۶۴ خوشتر زمیں صحبت باغ و بهار چیست ۶۴ کنون که می دمد از بوستان نیم بهشت ۷۹
- ۶۵ بنال بلبل اگر بانست سرباری ست ۶۵ معجم مرغ چمن با گل نوحاست کیست ۸۰

- ۸۱ آن ترک پری چو که دوش از بر داشت ۸۱ ۹۵ دی پری فروشش که ز کمرش خیر باد ۹۵
- ۸۲ شربت از لب غنش بخشیدیم و برفت ۸۲ ۹۶ شراب ویش ناپاست کار بی نیاز ۹۶
- ۸۳ کز دست نسیکنت خطایی رفت رفت ۸۳ ۹۷ دوش آگهی زیار من کرد و داد باد ۹۷
- ۸۴ ساقی بیک یار زنج پرده گرفت ۸۴ ۹۸ روز وصل دوسته اران یاد باد ۹۸
- ۸۵ هست به اتفاق ملاحت جهان گرفت ۸۵ ۹۹ بهماست آفتاب بر نظرداد ۹۹
- ۸۶ ساقی بیار باد که ما چو سیام رفت ۸۶ ۱۰۰ صوفی ارباده به انداز خورد نوشش باد ۱۰۰
- ۸۷ شینه و ام پختی خوشش که پیر خزان گشت ۸۷ ۱۰۱ منت به ناز حبیبان نیازمند باد ۱۰۱
- ۸۸ یار بسی سار که یارم به سلامت ۸۸ ۱۰۲ من تو بهیشت در فزون باد ۱۰۲
- ۸۹ پلنگ بود که با کاه شو قیامت ۸۹ ۱۰۳ دیرست که دلدار پرمای فرستاد ۱۰۳
- ۹۰ ای همه صبا بسبای فرست ۹۰ ۱۰۴ پیر ایندم عشق جوانی بهر افتاد ۱۰۴
- ۹۱ ای غایب از نظره خدای سپاست ۹۱ ۱۰۵ کس روی تو چو در آینه جام افتاد ۱۰۵
- ۹۲ زان یار دنواز شکر می ست با شکایت ۹۲ ۱۰۶ آنگه رخسار تو را رنگ گل و نسیرین داد ۱۰۶
- ۹۳ به اعم مست می دار نیم جد کسویت ۹۳ ۱۰۷ بخت دوش به گل گفت و خوش نشانی داد ۱۰۷
- ۹۴ دل من در حواس روی فرخ ۹۴ ۱۰۸ حمای اوج سعادت به دامن ما افتد ۱۰۸
- ۹۵ کسی که من خط دوست و نظر دارد ۹۵ ۱۰۹ ۱۰۹
- ۹۶ دل ما به دور رویت ز زمین فراغ دارد ۹۶ ۱۱۰

- ۱۱۱ آن کس که به دست جام دارد ۱۱۱ ۱۲۷ صوفی نهاد و دام و سرخه باز کرد ۱۲۷
- ۱۱۲ دلی که غیب نهایست جام جم دارد ۱۱۲ ۱۲۸ بلیلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد ۱۲۸
- ۱۱۳ حتی دارم که کرد گل زنبیل سایه بان اژ ۱۱۳ ۱۲۹ چو باد غم سحر کوی یار خواهم کرد ۱۲۹
- ۱۱۴ جان بی جال جانان یل جان ندارد ۱۱۴ ۱۳۰ دل ازمن برد و روی ازمن نماند کرد ۱۳۰
- ۱۱۵ روشنی طلعت تو ماه ندارد ۱۱۵ ۱۳۱ دست در حلقه آن زلف و توان خوان کرد ۱۳۱
- ۱۱۶ بر آنکو خاطر جمع و یاری نازنین دارد ۱۱۶ ۱۳۲ یاد باد آنکه ز ما وقت مغیر یاد نکرد ۱۳۲
- ۱۱۷ بر آنکه جانب اهل خدا کند دارد ۱۱۷ ۱۳۳ دلبر رفت و دلدگان را خبر نکرد ۱۳۳
- ۱۱۸ آنکه از سنبل او غایب تابی دارد ۱۱۸ ۱۳۴ روبرو برش نهادم و بر من گذر نکرد ۱۳۴
- ۱۱۹ شکر آن نیست که سویی و میانی دارد ۱۱۹ ۱۳۵ دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد ۱۳۵
- ۱۲۰ مطرب عشق بعب ساز و نوایی دارد ۱۲۰ ۱۳۶ دوستان دختر ز تو به ز ستودی کرد ۱۳۶
- ۱۲۱ دشت دوستی نشان که کام دل به بار آرد ۱۲۱ ۱۳۷ سالها دل طلب جام جم از مای کرد ۱۳۷
- ۱۲۲ اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد ۱۲۲ ۱۳۸ بهر جام جم آنکه نطفه توانی کرد ۱۳۸
- ۱۲۳ نیست در شرنگاری که دل از ما ببرد ۱۲۳ ۱۳۹ چستی است نه آنم که رو به ما آورد ۱۳۹
- ۱۲۴ سحر طبل حکایت با صبا کرد ۱۲۴ ۱۴۰ صبا وقت سحر بوی ز زلف یاری آورد ۱۴۰
- ۱۲۵ به آب روشن می عارفی غارت کرد ۱۲۵ ۱۴۱ برید باد صبا و شمش آگهی آورد ۱۴۱
- ۱۲۶ بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کند ۱۲۶ ۱۴۲ یارم چو قیج به دست ببرد ۱۴۲

- ۱۴۳ دلم جز مهره رویان طریقی بر نمی گیرد ۱۵۳ ۱۵۹ مرا مهر سپی چشمان ز سر بیرون نخواهد شد ۱۵۹
- ۱۴۴ ساقی ارباب و این دست به جام اندازد ۱۴۴ ۱۶۰ روز هجران و شب فرقت یار آخر شد ۱۶۰
- ۱۴۵ وی با غم پسر بردن جهان کمر نمی آرد ۱۴۵ ۱۶۱ ستار وای به رخسید و ماه و عسل شد ۱۶۱
- ۱۴۶ در ازل پر تو هست ز تخم تو دم زد ۱۴۶ ۱۶۲ که داشت جان که شد و کار دل تمام و نشد ۱۶۲
- ۱۴۷ سحر چون سر و خا و ظلم بر کوهساران زد ۱۴۷ ۱۶۳ یاری اندر کس پیوستیم یاران راجد شد ۱۶۳
- ۱۴۸ راجی بزن که آبی برسان آن توان زد ۱۴۸ ۱۶۴ حافظ خلوت نشین دوش به بخانه شد ۱۶۴
- ۱۴۹ اگر دم زنی اش نشد تا بر آئین زد ۱۴۹ ۱۶۵ دوش از جناب آصف پیکت بشارت آمد ۱۶۵
- ۱۵۰ جنین و خلق و وفا کس به یار نازد ۱۵۰ ۱۶۶ عشق تو ناله میرت آمد ۱۶۶
- ۱۵۱ بر که را با خط بخت سر و دانا باشد ۱۵۱ ۱۶۷ در نماز هم ابروی تو بایا و آه ۱۶۷
- ۱۵۲ من آنکار شراب این چه حکایت باشد ۱۵۲ ۱۶۸ مراد وای دل که در باجم بس با آرم ۱۶۸
- ۱۵۳ الله صوفی ز عبد صافی و بی غش باشد ۱۵۳ ۱۶۹ صبا تیر نیست پیری فروش آمد ۱۶۹
- ۱۵۴ خوش است خلوت اگر یار یار من باشد ۱۵۴ ۱۷۰ سحر دوست بیدار به بالین آمد ۱۷۰
- ۱۵۵ خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد ۱۵۵ ۱۷۱ زبیر که چهره بر افروخت و بگری و اند ۱۷۱
- ۱۵۶ گل بی رخ یار خوش نباشد ۱۵۶ ۱۷۲ هر که شد محرم دل در حرم یار بماند ۱۷۲
- ۱۵۷ کی شمع بر آئیند و خاطر که عزیز نباشد ۱۵۷ ۱۷۳ رسید مراد که ایام غم نخواهد ماند ۱۷۳
- ۱۵۸ نفس باد صبا سست نشان خواهد شد ۱۵۸ ۱۷۴ ای پسته تو خند و زود بر حدیث قند ۱۷۴

- ۱۷۵ حسب حالی نهشتیم دوشد ایامی چند ۱۷۵ ۱۱۱ کهنم کی ام و دان دلست کامران کند ۱۱۱
- ۱۷۶ دوش وقت سمر از غصه نجاتم دادند ۱۷۶ ۱۱۲ واعطان کاین جلوه در مراب نبر می کند ۱۱۲
- ۱۷۷ دوش دیدم که طلائع در میخانه زدند ۱۷۷ ۱۱۳ وانی که چنگ وعود چه قفسیری کند ۱۱۳
- ۱۷۸ نعت دارا بود آیا که عیاری گیرند ۱۷۸ ۱۱۴ شراب بی غش مساقی خوش دوام خیزد ۱۱۴
- ۱۷۹ کرمی فروش حاجت رندان روا کند ۱۷۹ ۱۱۵ بود آیا که در سیکه با بخشاید ۱۱۵
- ۱۸۰ دلا بسوز که سوز تو کار ما بکند ۱۸۰ ۱۱۶ کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود ۱۱۶
- ۱۸۱ مراب رندی و عشق آن فضول عیب کند ۱۸۱ ۱۱۷ سالها دستترا در که و صبا بود ۱۱۷
- ۱۸۲ طایر دوست اگر باز گذاری بکند ۱۸۲ ۱۱۸ یاد باد آنگه نسانت نظری باما بود ۱۱۸
- ۱۸۳ گلک شکین تور و زسه که زما یاد کند ۱۸۳ ۱۱۹ آریخانه دی نام نشان خوابد بود ۱۱۹
- ۱۸۴ آن گشت کز روی کرم باما و فاداری کند ۱۸۴ ۱۲۰ پیش از نیت پیش ازین اندیش عشاق بود ۱۲۰
- ۱۸۵ سرو چنان من چه ایل چمن نمی کند ۱۸۵ ۱۲۱ یاد باد آنگه سه کوی تو ام منزل بود ۱۲۱
- ۱۸۶ در نظر باز به بانی خبران حیرانند ۱۸۶ ۱۲۲ خنکان را چه طلب باشد و قوت نبود ۱۲۲
- ۱۸۷ سخن بویان غبار غم چو نشیند نشاند ۱۸۷ ۱۲۳ قل این خسته بشیر تو تقدیر نبود ۱۲۳
- ۱۸۸ غلام هرگز نیست تو تاجدار اند ۱۸۸ ۱۲۴ دوش در حلقه ماضی کیسوی تو بود ۱۲۴
- ۱۸۹ آمان که خاک را بنطف کیسا کند ۱۸۹ ۱۲۵ دوش می آمد و رخساره بر افروخته بود ۱۲۵
- ۱۹۰ شادمان که لبه دی زین سان کند ۱۹۰ ۱۲۶ یکت دو جام دی هر که اتفاق افتاد بود ۱۲۶

- ۲۰۷ کوب بر خزن اسرار جهان است که بود ۲۰۷ ۲۲۳ بر لب آنم که گرد دست بر آید ۲۲۳
 ۲۰۸ دیدم به خواب خوش که بهستم پیاله بود ۲۰۸ ۲۲۴ کفتم غم تو دارم کفایت سر آید ۲۲۴
 ۲۰۹ به کوی سیکه و یارب سحر چه شغل بود ۲۰۹ ۲۲۵ دست از طلب غم دارم تا کام من بر آید ۲۲۵
 ۲۱۰ آن یار که زو خانه ما جاسه پری بود ۲۱۰ ۲۲۶ چو آفتاب می از شرق پیاله بر آید ۲۲۶
 ۲۱۱ سلسلمان مرا وقتی دلی بود ۲۱۱ ۲۲۷ ز بی خبست زبانی که یار از آید ۲۲۷
 ۲۱۲ در ازل بکر کو فیض دولت از زانی بود ۲۱۲ ۲۲۸ اگر آن طایر بسته می ز دردم باز آید ۲۲۸
 ۲۱۳ از دیده و خون دل بسد بر روی مارود ۲۱۳ ۲۲۹ نفس بر آمد و کام از تو بر نمی آید ۲۲۹
 ۲۱۴ چو دست در سر نفس زخم به آب رود ۲۱۴ ۲۳۰ مرده ای دل که سیحان نفس می آید ۲۳۰
 ۲۱۵ از سر کوی تو بر کوبه طاقت برود ۲۱۵ ۲۳۱ ابر آزاری بر آمد با نور و نوری و زید ۲۳۱
 ۲۱۶ خوش دلی که در دام از سه به نظر نرود ۲۱۶ ۲۳۲ جهان برابر وی عید از بلال و سحر کشید ۲۳۲
 ۲۱۷ ساقی حدیث سر و گل لاله می رود ۲۱۷ ۲۳۳ رسید مرده که آمد به سار و سبزه و سید ۲۳۳
 ۲۱۸ ترحم که اسب در غم با پرده در شود ۲۱۸ ۲۳۴ معاشران از حیرت لب شانه یاد آید ۲۳۴
 ۲۱۹ کز چه بر و اعطش این سخن آسان نشود ۲۱۹ ۲۳۵ بیا که زیارت منصور پادشاه رسید ۲۳۵
 ۲۲۰ کمرن از باغ تو یک سیه و پنجم چه شود ۲۲۰ ۲۳۶ بوی خوش تو بر که ز باد صبا شنید ۲۳۶
 ۲۲۱ بخت از دستان دوست نشانه می دهد ۲۲۱ ۲۳۷ معاشران که ز از زلف یار بار کشید ۲۳۷
 ۲۲۲ اگر به باد و مشکین و لکم کشد شاید ۲۲۲ *

۲۳۸	الای طوطی کو یای اسرار	۲۳۸	۲۵۲	بزارگر که دیدم به کام خویشت باز	۲۵۲
۲۳۹	عید است و آخر گل دیاران در انظار	۲۳۹	۲۵۴	حال خوین دلان که گوید باز	۲۵۴
۲۴۰	مبارز نعل جانان گذر پیغ دار	۲۴۰	۲۵۵	بیاد کشتی ماد شط شراب انداز	۲۵۵
۲۴۱	ای مبارکستی از کوی غلانی بهمن آرد	۲۴۱	۲۵۶	خیز و در کاسه ز رآب طرب ناک انداز	۲۵۶
۲۴۲	ای مبارکستی از خاک رویار بیا	۲۴۲	۲۵۷	برینامه از تنای لبست کام بنور	۲۵۷
۲۴۳	روی نبای و وجود خودم از یاد ببر	۲۴۳	۲۵۸	دلم رسیدم لولی دشتی ست شور انگیز	۲۵۸
۲۴۴	شب قدر است وطنی شد نامبر	۲۴۴	*		
۲۴۵	کر بود عمر به پیانه رسم یار در کر	۲۴۵	۲۵۹	ای مبارک بگذری بر ساطع رود ارس	۲۵۹
۲۴۶	ای خیم از فروغ رخت لاله زار دگر	۲۴۶	۲۶۰	کلهزاری ز گلستان جهان مار ارس	۲۶۰
۲۴۷	دیگر ز شاخ سرو سبیل صبا	۲۴۷	۲۶۱	دلاریق بهر بخت بیکوا بست بس	۲۶۱
۲۴۸	یوسف گم گشته باز آید به کفان غم غور	۲۴۸	۲۶۲	جانم ترا گفت که احوال ما پرس	۲۶۲
۲۴۹	نصیحی گفت بشنو و بماند بکیر	۲۴۹	۲۶۳	در دشتی کشیده ام که پرس	۲۶۳
۲۵۰	روی نباد مرا که ز جان دل بر گیر	۲۵۰	۲۶۴	دارم از زلف سیاهش که چندان که پرس	۲۶۴
			۲۶۵	اکر رفیق شغنی دست پیمان باش	۲۶۵
۲۵۱	ای سرو ناز من که خوش می روی به ناز	۲۵۱	۲۶۶	باز آیم دل تنگ مرا من جان باش	۲۶۶
۲۵۲	منم که دیده به دیدار دوست کردم باز	۲۵۲	۲۶۷	به دور لاله قوج کیر و بجایم باش	۲۶۷

۲۶۸ صوفی کلمه پچمین در شمع به خار بخش ۲۸۵ ۲۶۸ بازورد و ایم درین شهر خست خوش ۲۸۶

۲۶۹ باغبان کبرنج روزی صحبت گل بایش *

۲۷۰ کز بیل بر آن است که گل شد بایش ۲۷۰ باعد او ان که زیند که کاخ ابداع ۲۸۵

۲۷۱ شراب تخم می خواهم که مردان کن بود زورش ۲۷۱ ۲۸۶ قسم چیست و جاد و جلال شاد شجاع ۲۸۶

۲۷۲ خوش شیراز و وضع بی شاش ۲۷۲ ۲۸۷ دروغا می عشق تو مشهور و باغ چش ۲۸۷

۲۷۳ چو بخت مبارک غبار افشاش *

۲۷۴ یارب این نوگل خندان که پیری بیش ۲۷۴ ۲۸۸ طالع اگر مرد بدد افش آوردم بخت ۲۸۸

۲۷۵ ببرد از من قرار و طاقت نبوش *

۲۷۶ در عهد پادشاه و خط بخش خرم پوش ۲۷۶ ۲۸۹ زبان خامه ندارد در سربیان فراق ۲۸۹

۲۷۷ دوش با من گشت پنهان کار دانی تیر پوش ۲۷۷ ۲۹۰ مقام امن و بی بیش و رفیق شفیق ۲۹۰

۲۷۸ سحر زلف غم رسیده شود بکوش *

۲۷۹ باغی از گوشه بهمن از دوش ۲۷۹ ۲۹۱ اگر شراب غری جرد ای فشان بخت ۲۹۱

۲۸۰ ای به شکل تو مطبوع و بهر جایی تو خوش ۲۸۰ ۲۹۲ هزار دشمن ارمی کنند قصد بکاک ۲۹۲

۲۸۱ کنار آب پای بیه و طبع شرد یاری خوش ۲۸۱ ۲۹۳ ای دل بایش مرا باب توحش نکات ۲۹۳

۲۸۲ جمع خوبی و ظف است عذار چوش *

۲۸۳ دلم رسیده و غافل من دریش ۲۸۳ ۲۹۴ خوش خبر باشی را می نسیم شال ۲۹۴

- ۲۹۵ شمش زرق و داد و پشت برق صال ۲۹۵ ۲۹۰ سالصا پیروی مذهب رندان کردم ۲۹۰
 ۲۹۶ دارای جان نصرت دین خسرو کمال ۲۹۶ ۲۹۱ دیشب بیل اسکت ره خواب می زدم ۲۹۱
 ۲۹۷ به وقت کل شدم از توبه شراب غل ۲۹۷ ۲۹۲ بر چند پیر خسته دل دانا توان شدم ۲۹۲
 ۲۹۸ اگر بکوی توبه باشم مرا بحال وصول ۲۹۸ ۲۹۳ خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم ۲۹۳
 ۲۹۹ هر گشت ای که گفتم در منصب آن شمای ۲۹۹ ۳۰۴ زدست کوته خو وزیر ببارم ۳۰۴
 ۳۰۰ *
 ۳۰۰ عبقازی و جوانی و شراب لعل فام ۳۰۰ ۳۰۶ کردست و ده خال کعب پامی نگارم ۳۰۶
 ۳۰۱ مر جبا طایر فرخ پی فرخنده پیام ۳۰۱ ۳۰۷ و زنا شخانه عشرت منی خوش دارم ۳۰۷
 ۳۰۲ عاشق روی جوانی خوش نوا خاسته ام ۳۰۲ ۳۰۸ مرا صدی ست با جانان که آجان مبدن دارم ۳۰۸
 ۳۰۳ بشری اذ الله لانه خلعت ندی علم ۳۰۳ ۳۰۹ تو پوچمی و من شمع خلوت محرم ۳۰۹
 ۳۰۴ باز آ می ساقیا که بخواه خدتم ۳۰۴ ۳۱۰ من که باشم که بر آن خاطر حاضر گزدم ۳۱۰
 ۳۰۵ بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دتم ۳۰۵ ۳۱۱ پیغم که گشده و تشنخیرم ۳۱۱
 ۳۰۶ دوش بیاری چشم تو بنبر و از دتم ۳۰۶ ۳۱۲ مزین بر دل ز نوک غره تیرم ۳۱۲
 ۳۰۷ ز من بر باد مده تانده می بر بادم ۳۰۷ ۳۱۳ در خرابات منان که گذرا فست بازم ۳۱۳
 ۳۰۸ فاش می گویم و از گفته خود دادم ۳۰۸ ۳۱۴ کردست رسد در سر زلفین تو بازم ۳۱۴
 ۳۰۹ مرا می بینی و بر دم زیادت می کنی در دم ۳۰۹ ۳۱۵ نماز شام غریبان چو کره آغازم ۳۱۵

۳۳۶ مرد و وصل تو کو کز سب جان بر خیزم ۳۳۶ ۳۴۲ من ترک عشق شاده و ساغر غمی کنم ۳۴۳
 ۳۳۷ چراند دل پی غم دایر خود باشم ۳۳۷ ۳۴۳ دید و دیدم و سبب محب را کنم ۳۴۳
 ۳۳۸ من دوستدار روی خوش و موی دلشکم ۳۳۸ ۳۴۴ به مژگان سیه کردی هزاران رخ و رخسارم ۳۴۴
 ۳۳۹ خیال روی تو چون بگذرد به کشتن چشم ۳۳۹ ۳۴۵ خایا مصلحت وقت در آن می بینم ۳۴۵
 ۳۴۰ کرچه از آتش دل چون غمی در چشم ۳۴۰ ۳۴۶ کرم از دست بر خیزد که بادله این چشم ۳۴۶
 ۳۴۱ کزین از سر زش نه عیان آید شرم ۳۴۱ ۳۴۷ در خرابات معان نوبه ای نیستم ۳۴۷
 ۳۴۲ پل سالیش رفت که من لاف می زدم ۳۴۲ ۳۴۸ غم زمانه که بچشم کران نمی برم ۳۴۸
 ۳۴۳ حجاب چهره جان می شود غبار ترم ۳۴۳ ۳۴۹ خرم آن روز کزین منزل ویران بروم ۳۴۹
 ۳۴۴ عمری ست آسمن در طلب بر روزگامی نمی زدم ۳۴۴ ۳۵۰ کز این منزل ویران بسوی خانه روم ۳۵۰
 ۳۴۵ من نه آن رنم که ترکب شاده و ساغر غم ۳۴۵ ۳۵۱ آنگاه پاهای جفا کرد چه خاک را برم ۳۵۱
 ۳۴۶ صنایع عشق تو چه تدبیر کنم ۳۴۶ ۳۵۲ دیدار شد سر و جوس و کنار هم ۳۵۲
 ۳۴۷ دوش بود ای رخسار غم ز سر بیرون کنم ۳۴۷ ۳۵۲ اودامه غزل ۳۵۲
 ۳۴۸ بی تو ای سحر و روان با گل کشتن چه کنم ۳۴۸ ۳۵۳ دردم از بار است و در مان نیستم ۳۵۳
 ۳۴۹ به غم تو بچشم گفتیم آتخار و کنم ۳۴۹ ۳۵۴ با بی غان سبب دل از دست دادیم ۳۵۴
 ۳۵۰ عاشا که من به هم گل ترکب می کنم ۳۵۰ ۳۵۵ عمری ست آبرو غمت رو ندادیم ۳۵۵
 ۳۵۱ روز کاری شد که دینخانه دست نمی کنم ۳۵۱ ۳۵۶ ما بدین در نه بی شمت و جاد آوریم ۳۵۶

۲۵۷ فتویٰ پیرنخان دارم و قوی است قدیم ۲۵۸ ۲۷۲ فاتح ای چو آمدی بر سر خسته ای بخوان ۲۷۳

۲۵۸ خیر آزار دهنده میانه کشادی ملیم ۲۵۹ ۲۷۲ چندان که گفتم غم با طیبیان ۲۷۴

۲۵۹ ماز یاران چشم یاری داشتیم ۲۶۰ ۲۷۴ می سوزم از فراق تویی از جا بگردان ۲۷۵

۲۶۰ صلاح از ناچاری جویی که گستان را صلا می‌کنم ۲۶۱ ۲۷۵ یارب آن آبوی مشکین بختن باز رسان ۲۷۶

۲۶۱ مادر سحر در میخانه ننایم ۲۶۲ ۲۷۶ خدارا کم نشین با غرق پوشان ۲۷۷

۲۶۲ بگذار تا به شایع عینا بگذریم ۲۶۳ ۲۷۷ شاه شاد و قدان خسرو شیرین بنان ۲۷۸

۲۶۳ خیر آخره صوفی به فریاد است بریم ۲۶۴ ۲۷۸ افراطی که پیداشد از ظرف چمن ۲۷۹

۲۶۴ بیاتاکل بر افشایم وی در ساغر اندازیم ۲۶۵ ۲۷۹ چو گل بر دم به بویست جامه بر تن ۲۸۰

۲۶۵ صوفی بیا که خرقه سالوس بر کشیم ۲۶۶ ۲۸۰ خوشتر از فکری و جام چه خواب بود ۲۸۱

۲۶۶ دوستان وقت گل آن به که به شربت کوئیم ۲۶۷ ۲۸۱ دانی که نیست دولت دیدار دیدن ۲۸۲

۲۶۷ ماضی دست بر آریم و دعا بکنیم ۲۶۸ ۲۸۲ منم که شمره شرم به عشق در زیدن ۲۸۳

۲۶۸ ما کوئیم به وسیله نایم ۲۶۹ ۲۸۳ ای روی ماه نظیر تو نباشد ۲۸۴

۲۶۹ بار ما گفتم ام و بار دگر می‌گویم ۲۷۰ ۲۸۴ صبح است ساقی قادی پر شراب کن ۲۸۵

۲۷۰ سرم خوش است به بانگ بلند می‌گویم ۲۷۱ ۲۸۵ گلبرگ راز نعل مشکین نقاب کن ۲۸۶

۲۷۱ کبر چه باشد گلان بادیم ۲۷۲ ۲۸۶ زرد آو شبتان مانور کن ۲۸۷

۳۸۷	کرشمه ای کن بازار ساحری شکن	۳۸۸	۴۰۲	خطه اریار که گرفت ماوازو	۴۰۳
۳۸۸	ای نو چشم من سخی بست کوش کن	۳۸۹	۴۰۳	کهن عیش می و مساقی کهنه ارکو	۴۰۴
۳۸۹	بالا بلند شده گرفتش باز من	۳۹۰	۴۰۴	ای پیکر رستان خیر سرو باکو	۴۰۵
۳۹۰	چون شوم خاک برش دامن بنیاد زمین	۳۹۱	*		
۳۹۱	کلمه ای دلکش گویم خال آن مهر یون	۳۹۲	۴۰۵	خشت نیم منبر شامه و بخاو	۴۰۶
۳۹۲	شراب لعل کش روی جبین چینه	۳۹۳	۴۰۶	عیشم مدام است از لعل و بخاو	۴۰۷
۳۹۳	می سخن بر صف دندان نظری بهتر ازین	۳۹۴	۴۰۷	کیتج بارود کوی آن ماه	۴۰۸
۳۹۴	به جان پر خراب است و خجسته او	۳۹۵	۴۰۸	وصال او ز سر جاودان به	۴۰۹
۳۹۵	کتاب درون شد به تماشا می مانده	۳۹۶	۴۰۹	نمکشان پر در بر انداخته ای یعنی چه	۴۱۰
۳۹۶	مزرع سبز گلک لیم و داس مدنو	۳۹۷	۴۱۰	دوسرای معان زلفه بود و آب زود	۴۱۱
۳۹۷	ای آفتاب آینه دار جمال تو	۳۹۸	۴۱۱	دوش رفتم به از سکنده خواب آلود	۴۱۲
۳۹۸	ای خوبنمای نافه پسین خاک را و تو	۳۹۹	۴۱۲	دامن کشان می شد در شرب ز رشیده	۴۱۳
۳۹۹	ای قیامی پادشاهی راست بر بالای تو	۴۰۰	۴۱۳	از خون دل نوشتم نزدیک دست نات	۴۱۴
۴۰۰	آب بنفش می و بطر و شکامی تو	۴۰۱	۴۱۴	چراغ روی تو را شمع کشت پروانه	۴۱۵
۴۰۱	مرا پیش سخن افشان دست آن کجانی	۴۰۲	۴۱۵	سحر کاوان کی بخور شبانه	۴۱۶
۴۰۲			*		

- ۴۱۶ ای که با سلسله زلف دراز آمده ای ۴۱۷ چو سه واکر بجزای دمی بجزاری ۴۳۳
 ۴۱۷ از من جدا شو که تو ام نور دیده ای ۴۱۸ شری هست بر طیر خان ز بر طرف نگاری ۴۳۴
 ۴۱۸ بوسه لبیل و قمری اگر نوشی می ۴۱۹ توراک بر چه مراد است در جان ارکی ۴۳۵
 ۴۱۹ ساقی یا که شد قحج لاله ریزی ۴۲۰ صبا تو گشت آن زلف شبو داری ۴۳۶
 ۴۲۰ لبش می بوسم و در می کشم ۴۲۱ بیایا ما سوز این کیسند داری ۴۳۷
 ۴۲۱ غمور جام شستم ساقی به شرابی ۴۲۲ ای که در کوی خرابات مقامی داری ۴۳۸
 ۴۲۲ ای که بر ماه از خط سبکین نقاب نه افتی ۴۲۳ ای که مجری عشاق ردای داری ۴۳۹
 ۴۲۳ ای دل باش کیم خالی ز عشق وستی ۴۲۴ روزگاری ست که مارا نخران می داری ۴۴۰
 ۴۲۴ باندی میگوید اسرار عشق وستی ۴۲۵ خوش کردی ادوری فلک روز و ادوری ۴۴۱
 ۴۲۵ آن غایب خط کرسی ما ماند نوشی ۴۲۶ طفیل هستی عشقند آدمی و پری ۴۴۲
 ۴۲۶ ای قندبشت زکویت حکایتی ۴۲۷ ای که دایم به خویش مغزوری ۴۴۳
 ۴۲۷ نسبت نعلی به غنیمت افزادی ۴۲۸ زکوی یاری آید نسیم با و نوروزی ۴۴۴
 ۴۲۸ دیدم به خواب دوش که مایی بر آمدی ۴۲۹ عمر بگذشت به بی حاصلی و بوالهوسی ۴۴۵
 ۴۲۹ سحر بادی گفتم حدیث آرزو مندی ۴۳۰ نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی ۴۴۶
 ۴۳۰ به جان او که گزوم دسترس به جان بودی ۴۳۱ هزار جبهه بگردم که یار من باشی ۴۴۷
 ۴۳۱ چه بودی اردل آن ماه مهربان بودی ۴۳۲ ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی ۴۴۸

- ۴۱۸ زین خوش رقم که بر گل رخسار می کشی ۴۱۶ ۴۱۷
 ۴۱۹ نسیمی شاد صفت با عراق ۴۱۵ ۴۱۶
 ۴۲۰ کجاست قهقهه فتوحی و نه نغمه بانی ۴۱۶ ۴۱۷
 ۴۲۱ بگرفت کار حسرت چون عشق من کالی ۴۱۷ ۴۱۸
 ۴۲۲ سلام الله یا کز انقبالی ۴۱۸ ۴۱۹
 ۴۲۳ یا بخت یا بخت که در باین آفتابی ۴۱۹ ۴۲۰
 ۴۲۴ رقم به بلبل صعد می تا چشم می ۴۲۰ ۴۲۱
 ۴۲۵ این خرقة که من دارم در برین شراب اولی ۴۲۱ ۴۲۲
 ۴۲۶ آشت زواج ز ندامتی و زاد غرای ۴۲۲ ۴۲۳
 ۴۲۷ زان می عشق کز پخت شود در خای ۴۲۳ ۴۲۴
 ۴۲۸ که بزود به نزدش امان زمین کد اپای ۴۲۴ ۴۲۵
 ۴۲۹ زود بزم که رساند نوازش قلمی ۴۲۵ ۴۲۶
 ۴۳۰ سینا مال مال در دست ای دنیا همی ۴۲۶ ۴۲۷
 ۴۳۱ الحمد لله علی نعمته و ان السلطان ۴۲۷ ۴۲۸
 ۴۳۲ گفته غلیظ که تویی به من آبی ۴۲۸ ۴۲۹
 ۴۳۳ وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی ۴۲۹ ۴۳۰
 ۴۳۴ برخواه تو ام جانامی و انغم کنی دانی ۴۳۰ ۴۳۱
 ۴۳۵ نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی ۴۳۱ ۴۳۲
 ۴۳۶ صبح است و ژالای چسکه از ابریشمی ۴۳۲ ۴۳۳
 ۴۳۷ نوش کن جام شراب یک منی ۴۳۳ ۴۳۴
 ۴۳۸ ای که در شستن مایع به اراغی ۴۳۴ ۴۳۵
 ۴۳۹ بشوین نکت که خود را ز غم آزاد کنی ۴۳۵ ۴۳۶
 ۴۴۰ ای دل به کوی عشق کداری نمی کنی ۴۳۶ ۴۳۷
 ۴۴۱ دیوار زیر کس از باد و کمن دوشی ۴۳۷ ۴۳۸
 ۴۴۲ تو که بر لب آبی به بوسه نشینی ۴۳۸ ۴۳۹
 ۴۴۳ سحر که رب روی در سر زینی ۴۳۹ ۴۴۰
 ۴۴۴ بیل ز شاخ سرو به کجا گشت پهلوی ۴۴۰ ۴۴۱
 ۴۴۵ ساقیا سایه ابراست به بار و لب چو کی ۴۴۱ ۴۴۲
 ۴۴۶ ای بی خبر بکوش که مناسبت خبر شوی ۴۴۲ ۴۴۳
 ۴۴۷ ای درخ تو پیله انوار پادشاهی ۴۴۳ ۴۴۴
 ۴۴۸ سحرم بافت یخانه به دولت خواری ۴۴۴ ۴۴۵
 ۴۴۹ ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی ۴۴۵ ۴۴۶

۴۸۰ به چشم کرده ام ابروی ماه سیاهی ۴۸۱

۴۸۱ دهمه دیرمغان نیست چو من شهیدانی ۴۸۲

۴۸۲ سلامی چو بوی خوشش آشنایی ۴۸۳

۴۸۳ ای دل کز آن چاه و زندان بدر آئی ۴۸۴

۴۸۵ می خواه دکل افشان کن از دهر چه می جویی ۴۸۶